

سرمایه، خاورمیانه و جنبش کارگری

ناصر پایدار

بیست سوم تیر هشتاد و هفت

حوادث جاری خاورمیانه را باید بسان همه رخدادهای روزهرکجای دیگر دنیا بازتاب معینی از افت و خیز تناقضات نهادین روند کار سرمایه، مبارزه میان طبقات اساسی و مجادلات اجتناب ناپذیر بخش های مختلف بورژوازی جهانی بر سر میزان مشارکت آنها در استثمار کارگران دنیا دید. آنچه امروز در این منطقه جهان جریان دارد از یک سوی تبعات اجتناب ناپذیر و پیوسته تعارضات قهری درون سرمایه جهانی است و از سوی دیگر باری است که یکسره بر گرده طبقه کارگر جهانی و به طور اخص طبقه کارگر کشورهای منطقه سنگین می گردد. قبل از هر چیز به ریشه واقعی رخدادها رجوع کنیم و ببینیم که آنچه در برابر ما قرار دارد تبخاله های کدامین عفونت بی مهار طاعونی در بنمایه حیات شیوه تولید سرمایه داری است.

در فاصله میان سال های ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۵ یعنی فقط در طول ۲۳ سال، سطح تولید ناخالص کل دنیای سرمایه داری از رقم ۱۰ ۸۹۹ میلیارد دلار امریکا به رقم ۶۷۴ ۴۴ میلیارد دلار افزایش یافته است. به بیان دیگر در طی این مدت کوتاه میزان محصول اجتماعی سالانه ای که در قلمروهای گوناگون توسط طبقه کارگر جهانی تولید گردیده است تا سطح ۳۰۹ درصد دچار افزایش شده است. در همین فاصله زمانی حجم صادرات کالا از ۲۲۴۷ میلیارد دلار به ۱۲۶۴۱ میلیارد رسیده است که رشدی نزدیک به پنج برابر را به نمایش می گذارد و بالاخره میزان سرمایه گذاری های خارجی مستقیم کشورها با یک افزایش حیرت بار ۳۰ برابری از ۲۸ میلیارد دلار تا سطح ۷۷۹ میلیارد دلار جهش نموده است. مرور ارقام و آمارهای مربوط به فاز کنونی حیات سرمایه داری را کمی بیشتر ادامه دهیم. حجم سرمایه ای که در فاصله میان سال های ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۴ میلادی فقط از سوی تراست های عظیم صنعتی و مالی ایالات متحده در خارج از محدوده مرزهای جغرافیائی امریکا در عرصه های مختلف صنعتی و تجاری پیش ریز شده است با تحقق یک نرخ رشد حیرت آسای ۲۵۰۰ درصدی (۲۵ برابری) از رقم ۹۵۲۵ میلیارد دلار امریکا به ۲۹۴ ۲۲۹ میلیارد دلار افزایش یافته است. در همین فاصله حجم سرمایه های این کشور که فقط در قلمرو صنعت و تأسیس مؤسسات کارخانه ای در قاره های مختلف دنیا سوای محدوده جغرافیائی امریکا انباشت شده است نیز یک نرخ افزایش غول آسا را محقق ساخته است و از ۳۳۹۰ میلیارد دلار به ۵۴۲۰۲ میلیارد دلار فوران نموده است، و بالاخره این را نیز اضافه کنیم. ایالات متحده در سال ۱۹۸۴ بالغ بر ۲۱۹۹ میلیارد دلار کالا به مناطق مختلف جهان صادر و ۳۳۲۴ میلیارد دلار کالا از ممالک مختلف خریداری و وارد بازار داخلی خود نموده است. در حالی که این ارقام در سال ۲۰۰۴ به ترتیب تا سطح ۸۰۷۵ میلیارد و ۱۴۷۲۹ میلیارد دلار دچار افزایش شده اند. کسری موازنه تجارت خارجی امریکا نیز که در سال نخست این دوره، حدود ۱۱۲۵ میلیارد دلار بوده است در سال پایان آن به ۶۶۵۴ میلیارد دلار جهش نموده است.

اولین سؤالی که این ارقام و گزارشات در پیش روی ما قرار می دهند این است که تأثیرات و عوارض مستقیم توسعه انباشت، صدور سرمایه و محصول اجتماعی سالانه در این ابعاد افسانه ای و غول آسا، بر روی زندگی انسان ها به

طور عام و توده های طبقه کارگر بین المللی به طور خاص و به عنوان بیش از ۷۰٪ سکنه کره زمین چه بوده است؟ به نظر می رسد که رجوع به آمارها و ردیف کردن لیست این تبعات در شرائط روز دنیا حتی ارزش افشاگرانه خود را تا حدود زیادی از دست داده باشد. همه می دانند که بیش از ۳ میلیارد توده کارگر ساکن کره زمین به طور حی و حاضر از فشار گرسنگی رنج می کشند و شمار این جمعیت گرسنه دقیقه به دقیقه در حال افزایش است. دیگر فقط کمونیست ها، محافل رادیکال کارگری و نیروهای ضد سرمایه داری نیستند که در باره فاجعه یک میلیارد کارگر بیکار و گرسنه جویای کار در دنیا حرف می زنند. سازمان ملل متحد و نهادهای مختلف این دستگاه رایزنی سرمایه جهانی، حتی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هم هر کدام در گزارشات خاص مربوط به بازار جهانی سرمایه داری این حرف ها را منعکس می کنند. بحث محرومیت مرگبار ۱۵۰۰ میلیون انسان از حداقل بهداشت و دکتر و دارو درمان و آب آشامیدنی سالم در آسیا و افریقا، پروسه برچیدن مدارس و بیمارستان ها، تنزل لحظه به لحظه سطح معیشت وامکانات رفاهی شهروندان، افزایش ساعات کار و سن بازنشستگی آنان در پیشرفته ترین جوامع صنعتی جهان حتی در صفحات روزنامه های رسمی نظام سرمایه داری هم به اندازه وفور قابل رؤیت است. اجبار دهها میلیون کودک خردسال به فروش نیروی کار، تن فروشی مادران برای ارتزاق کودکان، خرید و فروش ارگان های بدن برای لقمه ای نان و دنیائی از این فجایع موحش آنقدر در رسانه های خبری دنیا انعکاس می بیابد که بازگویی هیچ کدام آنها ضروری به نظر نمی رسد.

شیرازه بحث حاضر به صورت بسیار ساده این است. ما دردورانی زندگی می کنیم که از یک سوی انباشت سرمایه، صدور سرمایه، بارآوری نیروی کار و سطح تولید و محصول اجتماعی سالانه در سطح جهانی با بالاترین شتاب ممکن رشد می کند و از سوی دیگر گرسنگی، فقر، مرگ و میر ناشی از بی غذایی، بی داروئی، بی آبی، بی مسکنی، جنگ و نابودسازی بشر، زوال و امحاء حداقل معیشت و رفاه اجتماعی بیش از ۷۰٪ سکنه کارگر روی زمین نیز با همان شتاب یا حتی بسیار بسیار پرشتاب تر در حال توسعه است. رابطه ارگانیک، نهادین و اندرونی این دوفرایند با هم از بدیهی ترین و ساده ترین قضایای هندسی نیز بسیار شفاف تر است. همه چیز فریاد می زند که نظام سرمایه داری در هر لحظه بقای خود، هر بند توسعه خود، هر نوع رشد در هر قلمرو حیات خود، در هرفراز و فرود اقتصادی، هر رویکرد سیاسی، هر تندیس مدنی و ماحصل کلام در کل موجودیت تاریخی خود، بسان آفت مهلک حیات اکثریت غالب جمعیت کره زمین عمل می کند.

سؤال مهم دیگری نیز در اینجا قابل طرح است. اینکه آیا سرمایه داری در فاز کنونی حیات تاریخی خود می تواند سوای این باشد؟ پاسخ افراد، احزاب و پاره ای گروههای اجتماعی به این پرسش مثبت است!! اشتباه نکنیم که منظور از این طیف فقط محافل، دولت ها و جریانات متعلق به طبقه سرمایه دار دنیا نمی باشد. رفرمیسم درون طبقه کارگر نیز مسلماً همین پاسخ را دارد و عملاً در همین راستا گام بر می دارد. از این فراتر شاید تعجب آور باشد اگر بگوئیم که پاسخ بخش غالب کمونیست های روز نیز به این سؤال مثبت است!! گرایش نخست افقی فراتر از سرمایه داری در پیش روی خود ندارد و طبیعی است که اولاً راه بقای خود را جرح و تعدیل این نظام می بیند و ثانیاً به این جرح و تعدیل باور دارد و آن را ممکن تلقی می کند. سخن گروههای دوم نیز عموماً این است که ریشه تعرضات بی مهار سرمایه داری در دوره های اخیر موقعیت ضعیف جنبش کارگری است. اگر طبقه کارگر دچار این وضعیت مستأصل و بی سازمان و بی افق نبود، طبیعتاً سنگرهای مقاومت را تسلیم بورژوازی نمی کرد و لاجرم از وقوع این تهاجمات جلوگیری به عمل می آورد. این

استدلال از یک سوی عناصری از حقیقت را همراه دارد و از سوی دیگر با ظاهری آراسته، رادیکال و حق به جانب وارد میدان می‌گردد، با همه این‌ها پاسخش به سؤال بالا در تمامی‌تار و پود خود رفرمیستی و بازگون پردازانه است. واقعیت این است که سرمایه‌داری در فاز حاضر انحطاط تاریخی خود مطلقاً نمی‌تواند جز این باشد. هیچ جنبش آگاه و نیرومند کارگری در هیچ جامعه‌ای هم نمی‌تواند نظام سرمایه‌داری را در شرائطی قرار دهد که از یک سوی به مطالبات و انتظارات توده‌های کارگر پاسخ فراخور و مثبت دهد و از سوی دیگر روند متعارف بازگستری، توسعه و ماندگاری خود را تداوم بخشد!! چپ رادیکال خارج از مدار پراتیک مستقیم جنبش لغو کار مزدی، در عمق نگاه یا لااقل در ژرفنای واقعی وجود روزمره خود ناممکنی محتوم و قطعی اجماع این دو نقش در نظام سرمایه‌داری به طور کلی و در فاز حی و حاضر تکامل تاریخی این نظام را توجه نمی‌نماید و درست به همین دلیل به رغم همه جار و جنجال‌های رادیکال نمایانه‌اش در پیچ و خم یک رفرمیسم حاد بی‌افق به دور خود می‌چرخد.

خصلت نمای واقعی دوره کنونی شیوه تولید سرمایه‌داری این است که پروسه رشد، انکشاف، بازتولید، خودگستری و ماندگاری‌اش نه فقط با هیچ اشتغال تازه، هیچ امکانات رفاهی جدید، هیچ نوع گشایشی در هیچ معضل حقوق انسانی یا هیچ نوع کاهشی در هیچ یک از تنگناهای معیشتی، سیاسی، حقوقی، مدنی و اجتماعی بشر همراه نیست، که کاملاً بالعکس با بیشترین شتاب و شدت در راستای سلاخی همین امکانات موجود نیز به پیش می‌تازد. برای درک واقعیت بسیار خشن و مرگبار رابطه میان پروسه تداوم حیات سرمایه‌داری با زندگی توده‌های کارگر دنیا کافی است فقط به این فکر کنیم که در فاصله سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۴ میلادی میزان بخش‌گردشی سرمایه ثابتی که توسط هر کارگر به کالا تبدیل شده است تا ۴ برابر افزایش یافته است اما دستمزدهای واقعی کارگران در طول همین مدت به صورت فاحشی دچار کاهش گردیده است. درباره این که یک جنبش نیرومند کارگری در این یا آن جامعه معین چه می‌تواند بکند؟ پاسخ درست مطلقاً این نیست که چنین جنبشی روند تعرضات پرشتاب و تاتاریستی سرمایه به سطح زندگی و امکان زنده ماندن انسانها را مهار خواهد کرد. پاسخ درست فقط این است که این جنبش مایحتاج معیشتی و رفاهی و آزادی‌های سیاسی و حقوق اجتماعی توده‌های کارگر را برپروسه بازتولید سرمایه اجتماعی بار خواهد کرد، روند ارزش افزائی سرمایه را در وسیع‌ترین سطح مختل خواهد ساخت و در همین راستا با تحکیم پایه‌های قدرت، شفاف‌سازی افق آتی مبارزه، ارتقاء آگاهی و سازمانیابی آهنگین ترمبارزات، بساط موجودیت سرمایه‌داری را جمع و سوسیالیسم لغو کار مزدی را مستقر خواهد نمود. هر لحظه ماندگاری سرمایه‌داری لحظه‌ای در توسعه بیکاری، گسترش فقر، سلاخی امکانات معیشتی و رفاهی طبقه کارگر جهانی، تعمیق و توسعه بی‌مه‌ار فقر در سراسر جهان است. اما تصویر دقیق‌تر موقعیت کنونی سرمایه‌داری نیازمند تأمل در پاره‌ای ویژگی‌های تاریخی دیگر این نظام نیز هست. برای درک این شاخص‌ها باید کمی به عقب بازگردیم. ریشه وقوع هر دو جنگ امپریالیستی اول و دوم، در تلاش قطب‌های مختلف سرمایه بین‌المللی برای بازتقسیم دنیا نهفته بود. واقعیت این است که بازتقسیم جهان به گونه‌ای که آن روز معنا داشت در شرائط کنونی تا حدود زیادی فاقد موضوعیت گردیده است. بخش‌های مختلف سرمایه و حوزه‌های متفاوت انباشت در سراسر دنیا چنان در هم اغام و به هم بافته شده‌اند که گفتگوی بازتقسیم جهان با محتوای دوره پیشین را به آرشو حوادث آن دوره‌ها تسلیم کرده است. سرمایه‌ها امروز هر کجا که بخواهند و به هر میزان که نیاز داشته باشند پیش‌ریز می‌شوند. هیچ کدام از قطب‌های مهم صادرکننده سرمایه با معضل انباشت در این یا آن گوشه دنیا مواجه نیست. سرمایه اجتماعی بسیاری از

کشورهای جهان را نمی توان حتی با رجوع به معیارهای متعارف خود نظام سرمایه داری در قالب سرمایه این کشور و آن کشور بسته بندی کرد. در چنین وضعی آنچه را که برای سرمایه بسیار اساسی و حیاتی است می توان به اختصار چنین فرمولبندی کرد.

۱. کار اضافی و لازم باید در وسعت جهان سرمایه داری به گونه ای موحش به زیان طبقه کارگر و به نفع نرخ بالاتر اضافه ارزش ها مورد بازتقسیم قرار گیرد. به بیان دیگر توده های کارگر دنیا شاهد توسعه بی امان بیکاری، گرسنگی، فقر، فلاکت و سلاخی هست و نیست معیشتی خویش باشند. نکته ای که بالاتر آن را توضیح دادیم.

۲. هر قطب و هر بخش سرمایه جهانی با تمامی تاخت و تاز و قدرت برای تصرف سهم هر چه عظیم تری از استثمار کل پرولتاریای بین المللی دست به تقلا زند و در همین راستا کشمکش دیرینه سرمایه برای تقسیم جهان به طور واقعی نیز حول همین محور متمرکز شود.

۳. پروسه ادغام هر چه حادثر و جامع الاطراف تر بخش های مختلف سرمایه بین المللی در هم دیگر به صورت یک مکانیسم ضروری تحقق هدف های بالا در روند عام ارزش افزائی سرمایه جهانی مرتباً بازتولید و تعمیق شود.

۴. ساختار نظم سیاسی سرمایه در سطح بین المللی، متناظر با ملزومات پیشبرد پروسه ادغام تمامی بخش های سرمایه جهانی و تضمین نقش مسلط و یکه تاز عظیم ترین قطب یا قطب های دنیای سرمایه داری، مورد پالایش و دستکاری قرار گیرد.

تشریح نکات فوق به هیچ وجه دستور کار یا موضوع سخن این نوشته نیست. در این رابطه من در جاهای دیگر به سهم خود بحث کرده ام و در آینده می تواند بحث ها بسیار بیشتری صورت گیرد. هدف از این اشاره گذرا در اینجا صرفاً یک چیز است. اینکه هر نوع تحلیل و بررسی پیرامون حوادث جاری دنیا و به طور اخص رخدادهای روز منطقه خاورمیانه را باید با رجوع به روند اجتناب ناپذیر تشدید و تعمیق و توسعه بربریت سرمایه جهانی علیه شرائط کار و حیات اجتماعی توده های طبقه کارگر بین المللی دنبال کرد. جنگ بورژوازی امریکا علیه مردم کارگر و فرودست عراق در بنیاد خود حلقه ارگانیک و پیوسته ای از این روند بوده است و همه آنچه که اینک و در طول این مدت در این نقطه دنیا جریان دارد یا جریان داشته است همگی تبعات طبیعی همین فرایند می باشند. خاور میانه برای قطب های مختلف سرمایه از موقعیت خاصی برخوردار است. عظیم ترین بخش انرژی فسیلی مورد نیاز سرمایه جهانی در همین جا واقع شده است. از این مهم تر و بسیار هم مهمتر، امنیت دنیای سرمایه داری یا به تعبیر دقیق تر تضمین نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه در سطح جهان به میزان کاملاً تعیین کننده ای به ثبات سیاسی سرمایه در کشورهای خاور میانه گره خورده است. دلیل این امر را باید در فشار رعب آسای استثمار و بی حقوقی های فاجعه بار نظام سرمایه داری بر کرده چند صد میلیون نفوس کارگری ساکن ممالک این حوزه جستجو نمود. خاورمیانه مستقل از چند و چون آگاهی و میزان سازمان یافتگی طبقه کارگر کشورهايش، همواره نقش یک کانون مشتعل و آماده انفجار را در قلب دنیای سرمایه داری به خود اختصاص داده است. جنبش های کارگری بزرگی مانند مصر، ایران، ترکیه و جاهای دیگر همگی در همین محدوده به طور مستمر نظم سیاسی سرمایه را به آشوب می کشند. خاور میانه حوزه پیش ریز بخش بسیار عظیمی از سرمایه جهانی است، نیروی کار شبه رایگان صدها میلیون کارگر منطقه نقشی عظیم و حیاتی در تداوم پروسه حیات و ارزش افزائی سرمایه بین المللی بازی می کند. این کارگران موحش ترین فشار محرومیت ها و

ستمکشی های سرمایه را تحمل می کنند. نظام بردگی مزدی از آغاز تا حال در هیچ کدام از جوامع این حوزه قادر به تشکیل هیچ سطحی از شبکه های کنترل مدنی و قانونی از نوع اتحادیه ها و تشکل های متعارف سندیکالیستی برای خفه ساختن اعتراضات ضد سرمایه داری توده های کارگر نبوده است. اعمال قهر عریان پلیسی، حمام خون های گسترده، دولت های هار و بشرکش، شکنجه خانه های سر به فلک کشیده و باروی عظیم زندان ها تنها ابزار کنترل جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر توسط سرمایه بوده است. همه این مسائل خاورمیانه را به صورت منطقه ای در آورده است که اولاً یک کانون همیشه در حال بحران و مشتعل نظام سرمایه داری است و ثانیاً حوزه ای مهم در حیات این نظام است و میزان ثبات یا عدم ثبات سیاسی آن در سرنوشت سرمایه جهانی تأثیر بسیار تعیین کننده دارد. در کنار این مؤلفه های اساسی برخی فاکتورهای مهم اقتصادی و ژئوپولیتیک منطقه به طور مستمر برای سرمایه بین المللی حائز اهمیت بوده است. نقش آبراه خلیج به لحاظ نظامی و حضور ناوگان های بزرگ جنگی، اتصال بزرگترین آبهای بین المللی و اهمیتی که در شبکه حمل و نقل کل نظام سرمایه داری ایفاء می کند، از این جمله اند.

داده های فوق در مجموع به خاورمیانه موقعیتی بخشیده است که سرمایه جهانی کلاً و هر کدام از قطب های سرمایه در هر دوره بیشترین حساسیت را به سیر رخدادهای جاری آن داشته اند. آنچه در شروع این بحث پیرامون وضعیت خاص سرمایه داری در فاز کنونی انحطاط تاریخی آن گفتیم اهمیت خاور میانه را در محاسبات سرمایه بین المللی بسیار بیشتر از دوره های پیش بالا برده است. در همین رابطه امریکا به عنوان قطبی از سرمایه داری که ۳۵٪ کل تولید ناخالص سالانه جهان را به خود اختصاص می دهد، به صورت کاملاً طبیعی با نیاز بسیار اساسی تر و مبرم تری برای کنترل منطقه، در قیاس با سایر قطب ها مواجه می شود. تسلط بلامنازع بورژوازی امریکا در خاور میانه اولاً نیاز جبری تسلط سرمایه های امریکائی در تحمیل بازتقسیم کار لازم و اضافی بر توده های کارگر دنیا است، ثانیاً شرط ضروری دست اندازی سرمایه داری امریکا بر بخش های هر چه عظیم تری از اضافه ارزش های تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی و ثالثاً احتیاج مبرم دولت بورژوازی امریکا برای پالایش نظم سیاسی سرمایه در سطح بین المللی برای تحقق همین اهداف است. سرمایه داری ایالات متحده با توجه به همه این فاکتورها است که در طول دو دهه اخیر با بیشترین تدارک و برنامه ریزی لازم دست به کار استحکام بیش از پیش موقعیت خود در این منطقه بوده است. در کنار آنچه که زیر نام شاخص های مهم موقعیت کنونی سرمایه جهانی گفتیم برخی عوامل دیگر نیز تلاش امریکا را در این راستا و در دل موقعیت تاریخی فعلی تشدید می کرده است. سقوط اردوگاه شوروی در شروع دهه پیش و استقرار دولت اسلامی سرمایه داری در ایران در سال های قبل آن هر کدام به سهم خود مشوق و علت تعیین کننده ای در تمرکز نیروی بورژوازی امریکا برای حل و فصل این معضل به نفع خویش بوده است. سقوط اردوگاه یک فرصت تاریخی مناسب را برای تعقیب جدی تر و برنامه ریزی شده تر این هدف در اختیار سران کاخ سفید قرار می داد اما ظهور دولت اسلامی بورژوازی ایران به گونه ای متفاوت، ضرورت دست به کار شدن و تمرکز قوای هر چه سریعتر و بیشتر بورژوازی امریکا در این زمینه را پیش روی سران دولت آن کشور باز می کرد.

جنگ امریکا علیه عراق قرار بود در تعاقب تمامی دسیسه های پیشین، به این هدف جامه عمل پوشد اما آنچه در عمل رخ داد حداقل در بخش های نخست سناریو خلاف این را به نمایش نهاد. برنده واقعی این جنگ تا همین چندی پیش دولت سرمایه داری اسلامی ایران بود. این نکته را من قبلاً در نوشته دیگری توضیح داده ام و نیازی به بازگویی آن در

اینجا نیست. با سقوط دولت صدام و فتح ظاهری عراق توسط امریکا تمامی معادلات جاری منطقه بر خلاف رویاها و انتظارات بورژوازی غرب و در راستای آنچه دولت اسلامی سرمایه در ایران می خواست شروع به شکل گیری کرد. چرا چنین شد؟ خود موضوع مهم قابل بحثی است که اگر چه شرح آن در این مختصر نمی گنجد اما اشاره ای کوتاه به آن ضروری است. واقعیت این است که کل منطقه خاورمیانه و فراتر از آن، بخش بسیار عظیمی از سکنه جهان موجود به رغم موقعیت بسیار فرسوده، ضعیف و مضمحل جنبش کارگری در خشم و عصیان و قهر علیه شدت استثمار و فقر و سیه روزی های ناشی از موجودیت سرمایه داری غوطه می خورد. جهان زیر فشار فاجعه استثمار و جنایات سرمایه آماده انفجار است و درست به همین دلیل هر کجا که میدانی برای ابراز این نارضائی ها و عصیان ها باز می گردد، مستقل از اینکه میداندارانش چه موجودات و تندیس ها و جریاناتی هستند نیروهای بسیار زیادی را به سمت خود جذب می نماید. جمعیت چند ده میلیونی آدم کشانی که دولت ها اسلامی سرمایه داری پس از غلبه بر موج انقلاب توده های کارگر و فرودست و عروج به اریکه قدرت، در مناطق مختلف دنیا یا در درون جامعه ایران به ارتش ترور و وحشت و قتل عام خود پیوند زد، مثنی سرمایه دار و سرمایه دار زاده نبودند. این خیل کثیر گشتارگران لزوماً از میان متهدجین پیشینه دار مولود کعبه و قاری قران و بوسه زنان ضریح « ائمه معصوم » نیز انتخاب نشده بودند. کاملاً بالعکس، در وسیع ترین سطح توده نفرین شده دنیای استثمار و شرارت و حمام خون و جنایت نظام سرمایه داری بودند که هر ندای ضد امریکائی و ضد سرمایه داری را ولو از حلقوم هارترین، درنده ترین و خونخوارترین ارادل و اوباش سرمایه لیبیک می گفتند. جنگ جایتکارانه امریکا در خاورمیانه میدانی را باز گشود که به تمایلات سرکش امریکا ستیزی یک نسل خشمگین، متوهم، فاقد ابتدائی ترین سطح شناخت و آگاهی ضد سرمایه داری اما در جستجوی انتقام از کلیدداران واقعی قلعه قدرت نظام مسلط در جهان پاسخ می داد. رژیم اسلامی سرمایه در همین راستا و در ادامه ۳۰ سال قطب سازی ارتجاعی ترفندبازانه و باژگونه پردازانه، خوشه چین موفق زراعتی می شد که جنگ به اندازه کافی بذر آن را در منطقه پاشیده بود. امریکا فاز نخست جنگ را به طور واقعی باخت اما تسلط بر خاورمیانه به همه دلالتی که گفتیم برای بورژوازی ایالات متحده مسأله حیات و ممات تلقی می گردید. جنگ باید پیچ و خم خود را به سوی حصول اهداف تعیین شده طی می کرد، پالایش نظم سیاسی سرمایه در منطقه بر محور آنچه که نیاز تسلط دلخواه بورژوازی امریکا بود حلقه گری را در زنجیره تصادمات و کارزارها بازی می کرد. برای رسیدن به این نقطه، تعیین تکلیف با بورژوازی اسلامی ایران در مرکز معادلات دیپلماتیک و استراتژی نظامی امریکا جا پیدا می کرد. سخن دولت بوش و همه محافظه کاران یا اساساً کل بورژوازی امریکا با این مضمون که « بنیاد کار آنها در حل و فصل مناقشات خویش با جمهوری اسلامی بر راه حل های دیپلماتیک استوار است اما تصادمات نظامی همیشه محتمل است » در عالم واقع هم فرمولبندی متعارف اینان از خطوط عام استراتژی و دیپلوماسی خاورمیانه ای امریکا را به نمایش می نهاد. پیروزی در عراق و رسیدن به اهداف واقعی جنگ نیازمند عبور از بیراهه های بی فرجام یا بسیار بدفرجامی بود که در همه مقاطع آن رویارویی با دولت اسلامی اجتناب ناپذیر می گردید.

بورژوازی امریکا برای پیمودن این بی راهه ها سخت دست به کار شد. در اولین گام بیشترین قوای خود را بر این نقطه متمرکز ساخت که رژیم فروپاشیده صدام و ارتش متلاشی شده سابق عراق را برای چالش هیولای موخش مقاومتی که در فاصله مرزهای عراق در مقابل خود می دید به کار گیرد. امریکا وسیعاً و با تمامی توان خود به این کار دست زد و

در این گذر حتی به برخی موفقیت‌ها هم دست یافت اما معضل فراتر از آن بود که با این طرف‌دها و چاره‌پردازی‌ها قابل حل و فصل باشد. کنفرانس آنابولیس نقطه‌شروعی برای سازماندهی یک رشته مفصل و مشروح در بندبازی‌های دیپلماتیک شد. مجموعه نقشه‌ها و طرف‌دهائی که تا لحظه حاضر با تمامی تدبیرپردازی‌ها ادامه دارد. از این زمان به بعد و حتی در طول دوره منتهی به تشکیل کنفرانس آنابولیس بورژوازی امریکا به اجرای نقشه‌های زیر دست زد. طرحهائی که قرار است اجرای آنها به هر حال نقش مسلط این کشور در خاورمیانه و از این طریق در تمامی دنیای سرمایه‌داری را قابل حصول گرداند.

۱. انزوای دولت بورژوازی ایران و رفع مشکل آفرینی‌های جمهوری اسلامی همه‌جا به صورت یک شرط لازم عبور از هفت خوان حصول هدف از اهمیت برخوردار می‌شد. این امر نیازمند تغییر پاره‌ای معادلات، سازمان‌دادن برخی عقب‌نشینی‌ها، جایگزینی روابطی یا روابط دیگر، باج‌دادن‌های مختلف بین‌المللی و دستکاری ضروری سیاست‌های سابق می‌شد. رابطه دیرینه میان دولت اسلامی سرمایه‌داری ایران با دولت سوریه، موقعیت حزب الله در لبنان و حماس در فلسطین، مراودات سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی با کشورهای حوزه خلیج و سایر ممالک خاورمیانه یا حتی چین و روسیه و پاره‌ای مسائل دیگر در این بخش یکی پس از دیگری جا باز می‌کردند. کارپردازان سیاسی واشنگتن بر آن شدند تا معضل روابط دیرپای حسنه میان دولت سوریه و رژیم اسلامی را به گفتگوی مثلث رژیم ترکیه، اسرائیل و بشار اسد محول سازند. عقب‌نشینی اسرائیل از جولان تاوانی بود که اسرائیل زیر فشار امریکا باید برای حصول این هدف پرداخت می‌کرد و درست در همین جا بود که هر گام تقلائی بورژوازی امریکا با تناقضات خاص تازه‌ای مواجه می‌گردید. پس دادن جولان یعنی اعلام اجبار به باج‌دادن و پس‌نشینی و پرده‌گیری از پاشنه آشیل‌های مهلک و این امر نه برای اسرائیل که برای بورژوازی امریکا و کل قطب مسلط سرمایه‌ جهانی فقط نمایش استیصال می‌توانست باشد. تحویل جولان به بشار اسد به هیچوجه پس‌کشیدن سرمایه‌داری غرب برای پرش به سمت جلو را در اذهان القاء نمی‌نمود بلکه نشان می‌داد که این بخش سرمایه‌ جهانی چگونه برای غلبه بر مناقشات ساده‌درونی خود با کوه مشکلات و تناقض دست‌به‌گریبان است. تضعیف موقعیت دولت اسلامی در لبنان و فلسطین نیز نیازمند ایجاد یک صف بندی مصمم و مستحکم از کل دولت‌های عربی خاور میانه در حمایت از دیپلوماسی امریکا و علیه دولت جمهوری اسلامی بود. کنفرانس آنابولیس این هدف را دنبال می‌کرد اما این نیز به نوبه خود با دنیائی از تناقضات پیچیده دست و پنجه نرم می‌نمود. شماری از ممالک حاشیه خلیج روابط اقتصادی بسیار درهم تنیده و پرحجمی با جمهوری اسلامی دارند. حجمی از اضافه‌ارزش و سرمایه تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی که طبقه سرمایه‌دار «امارات متحده عربی» از درون مبادلات اقتصادی روزمره با سرمایه‌داری ایران نصیب خود می‌سازد آن چنان کوه پیکر است که تحت هیچ شرائطی نمی‌تواند از آن چشم‌پوشد. قدرت سیاسی بی‌ثبات روز کشور عراق نیز صرفنظر از اینکه مراحل جنینی و نطفه بندی خود را در زهدان ارتجاع‌ها سرمایه‌داری ایران پشت سر نهاده است در همین شرائط حاضر از همه سو با برنامه ریزی‌های کلان اقتصادی و نقشه‌چینی‌های پیچیده نظامی و پلیسی و هزاران دسیسه‌پردازی دیگر سران بورژوازی اسلامی به طور کامل شمع آجین شده است. بحرین و قطر هیچ تمایلی به تحمل مخاطرات سنگین و تهدیدهای جدی جمهوری اسلامی به عنوان تاوان مراودات سنتی خود با امریکا نشان نمی‌دهند. دولت‌های مصر و عربستان سعودی در دل این وضعیت و در شرائطی که هر دو از درون پوسیده و از بیرون فرسوده

اند، به رغم رویاهای همیشگی رفع خطر دولت اسلامی ایران تنها کاری که می توانستند انجام دهند گزینش طریق یکی به نعل و یکی به میخ بود و عملاً نیز همین کار را کرده اند. واقعیت این است که بورژوازی امریکا برای ایجاد صف بندی لازم در خاورمیانه به نفع خود و برای تضعیف هر چه بیشتر رژیم اسلامی بورژوازی ایران با مشکلات بسیار پیچیده ای مواجه است. همه ممالک عربی این منطقه در موقعیتی قرار دارند که مماشات و عدم پاسخ شفاف به خواسته های واشنگین را بر تحمل عواقب تقابل با جمهوری اسلامی ترجیح می دهند. موضع گیری های عمیقاً متناقض این دولت ها در طول ۲ سال اخیر در رابطه با عملکرد روز به روز رژیم اسلامی و سیاست های خاورمیانه ای بورژوازی امریکا بهترین گواه این حقیقت است. جلال طالبانی یک روز از بی اعتباری کنفرانس الجزیره و خط مرزی شط العرب سخن می گوید و فردای آن روز در حالی که هنوز روزنامه ها در تفسیر مراد واقعی وی از طرح حرفهایش سردرگم هستند بساط زیارت در بارگاه قدس امامت پهن می کند. ملک عبدالله به تمامی خزعبلات احمدی نژاد « صدقنا» می گوید و همزمان ملک فیصل وزیر امور خارجه خود را در رکاب خانم رایس راهی دیدار با فئواد سنیوره می سازد. امیر امارات هر سال یک بار به رسم برگزاری آداب مذهبی و سنن ملی نام تنب کوچک و بزرگ را بر زبان می راند و متعاقب آن بلاد رنگ چندین قرارداد عظیم بازرگانی دیگر را در تهران یا ابوظبی از توشیح خویش عبور می دهد و بالاخره کنفرانس اسلامی اینجا و آنجا آوای مرده بی تأثیری را در مخالفت با این یا آن حرف سران دولت اسلامی سرمایه نجوا می کند و صاحبان نجوا چند روز بعد در درون کنفرانس اسلامی با نزول آیه های ناسخ همه گفته های قبلی را منسوخ می سازند. بورژوازی امریکا برای ایجاد صف بندی مصمم مورد نیاز خود در خاورمیانه با تناقضات حادی مواجه است که به نوبه خود حلقه متصل و تعیین کننده ای از تناقضات جبری نظام سرمایه داری هستند. وجود این تناقضات رسیدن سران کاخ سفید به اهداف خویش برای احراز موقعیت مسلط و یکه تاز در خاورمیانه و از این طریق تداوم یکه تازی بی مهار در سراسر دنیای سرمایه داری را دشوار می سازد. امریکا بدون این صف بندی قادر به گشایش گرهی به نفع خویش در درون لبنان و فلسطین نخواهد شد و عرصه های باز و مساعد منطقه برای شکار بیشترین فرصت ها توسط ارتجاع هار دولت اسلامی همچنان در دست سران این رژیم باقی خواهد ماند. این شواهد همگی با صدای بلند بانگ می زنند که بورژوازی امریکا حتی در غیاب فاکتور اساسی یا اساسی ترین فاکتور معادلات جاری یعنی جنبش کارگری منطقه باز هم قادر به حل این بخش از مشکلات خود در رابطه با خاورمیانه و جهان نیست. در رابطه با مسأله اخیر یعنی جنبش کارگری خاورمیانه کمی پائین تر به طور اختصار صحبت می کنیم.

۲. قراردادهای اقتصادی و نظامی اخیر امریکا و عراق

قبلاً گفتیم که دولت کنونی عراق بشدت در چنبره دخالتگری های سازمان یافته جمهوری اسلامی در عرصه های اقتصادی، پلیسی، نظامی و دیپلماتیک در درون خاک عراق شمع آجین است. این دولت به همین دلیل در تعیین موقعیت خود میان بورژوازی امریکا و دولت اسلامی سرمایه در ایران مجبور به رعایت بسیاری محاسبات سرنوشت ساز و تعیین کننده است. رویای دولت نوری مالکی در باره برقراری نوعی تعامل میان امریکا و ایران نیز از همین جا ناشی می گردد. یکسویه کردن روابط با اولی به طور قطع موج گسترده کارشکنی ها و اخلال را از سوی دومی متوجه پروسه تلاش این دولت برای سرو سامان دادن به وضعیت کاملاً از هم پاشیده و بدون شیرازه کنونی می سازد، نزدیکی بیش از حد به دومی نیز به ویژه در شرائط فعلی، رژیم دست به عصای عراق را بیشتر از حالا در کام بحران فرو

خواهد برد. بورژوازی عراق در پیچ و خم این تناقضات مجبور است به تمامی دسیسه ها و بندبازی ها متوسل گردد. تن دادن به قراردادهای سنگین اقتصادی و نظامی با امریکا و در همان حال دادن امتیازات متنوع به دولت اسلامی چیزی است که به صورت یک راه حل در مقابل دولت موجود عراق قرار گرفته است. این امر برای بورژوازی امریکا یک فرصت عظیم به حساب می آید. چشم انداز سازمانیابی اقتصاد و نظم سیاسی سرمایه داری عراق به شیوه ایران دوره سلطنت شاه چیزی است که مهمترین حلقه را در زنجیره انتظارات روز دولت امریکا احراز می کند. هر گام موفقیت در این گذر، می تواند میخی در استحکام موقعیت امریکا در خاور میانه و سنگی در تحکیم دیپلوماسی اش برای حفظ نقش مسلط در نظم سراسری سرمایه در سطح جهانی باشد. بخش وسیعی از بورژوازی عراق به همان اندازه مشتاق تحقق این مناسبات با امریکا است که رژیم سلطنتی سرمایه در ایران خواستار تحقق و تعمیق و تثبیت آن بود. معضل این بخش عصیان شدید افکار عمومی توده های کارگر و زحمتکش عراق از یک سوی و کارشکنی ها و مزاحمت های بسیار تعیین کننده دولت اسلامی سرمایه از سوی دیگر است. در دل این تعارضات آنچه که فی الحال جاری است تقلای بسیار گسترده و سازمان یافته بورژوازی امریکا برای تحمیل قراردادها بر مردم عراق، دسیسه پردازی ها و چاره جوئی های نوری مالکی و طالبانی و سایر عمده و اگره سرمایه برای هموارسازی راه اجرای آنها و تلاش جامع الاطراف جمهوری اسلامی برای جلوگیری از وقوع این توافقات می باشد. بر اساس آنچه که تا امروز از سیر مذاکرات پشت پرده و اشنگتن و دولت نوری مالکی به بیرون درز کرده است. ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی عراق عملاً تحت فرماندهی پنتاگون قرار خواهد گرفت. ۱۰ پایگاه استراتژیک نظامی ایالات متحده در درون کشور عراق تأسیس می گردد. کلیه حوزه های کلیدی اقتصاد عراق، قلمرو پیش ریز سرمایه های امریکائی می شود و بالاخره ارتش امریکا، سرمایه داران امریکائی و کلیه خدم و حشم بورژوازی ایالات متحده در عراق از مصونیت کامل کنسولی یا کاپیتولاسیون برخوردار می گردند.

۳. توسعه حضور سرمایه های بین المللی و دولت های شریک امریکا در بازسازی اقتصاد سرمایه داری عراق در روزهای جنگ تمامی جار و جنجال دولت بوش و صاحبان انحصارات عظیم امریکائی این بود که سرمایه گذاری در عراق اشغالی و بازسازی اقتصاد کاپیتالیستی این کشور یک سره به سرمایه های بزرگ ایالات متحده و شرکای جنگی او اختصاص خواهد یافت. روند اوضاع بسیار زود تار و پود این معادلات را بر هم ریخت. پس لرزه های جنگ و تبدیل شدن عراق به ناامن ترین نقطه جهان سرمایه داری نقشه های روز بورژوازی امریکا را در سطحی وسیع نقش بر آب ساخت. دولت بورژوازی اسلامی و طبقه سرمایه داران ایران دروگران اصلی سیر حوادث شدند. حجم سرمایه هائی که از سوی ایران به درون مرزهای عراق سرازیر شد به مراتب بیشتر از میزان سرمایه ای بود که از سوی شرکتهای امریکائی در آن جا پیش ریز می شد. حوزه های مهم اقتصاد عراق مانند آب و برق و نفت و ساختمان عملاً توسط شرکت های سرمایه گذاری بخش خصوصی یا دولتی سرمایه داری ایران تسخیر گردید. بازار داخلی عراق نیز در بخش اعظم خود میدان ورود کالاهائی شد که توسط سرمایه داران ایرانی به این کشور صادر می گردید. دلیل این امر کم و بیش روشن بود. شرکت های اقتصادی جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه دار ایران در قیاس با همه تراسر های اقتصادی دیگر از امنیت بیشتری در عراق برخوردار بودند و با توجه به همین مؤلفه که در شرائط مشخص روز حرف اول را می زد از وسعت عمل بسیار بیشتری هم برخوردار می شدند. اینکه عوارض سرمایه گذاری های دولت اسلامی به لحاظ اقتصادی مشکلاتی برای یکه تازی بعدی سرمایه های امریکائی در صورت پایان یافتن شرائط جنگی

به وجود می آورد یا نه؟ پیداست که پاسخ آن مثبت نیست اما بحث سرنوشت بازسازی اقتصاد سرمایه داری عراق برای ایالات متحده کلیدی ترین و پراهمیت ترین موضوع است. روند اوضاع حاضر موقعیت بورژوازی امریکا را برای پیشبرد این کار سخت آسیب پذیر ساخته است. گزارشات زیادی حاکی است که نفت مورد استخراج در شرائط روز عراق یکسره توسط کمپانی های امریکائی تصاحب و تاراج می شود اما پیش ریز سرمایه های امریکائی در عرصه های گوناگون اقتصادی دیگر از هیچ نوع امنیت و تضمینی برخوردار نمی باشد. در چنین وضعی است که بورژوازی ایالات متحده برای کشاندن پای سرمایه های متعلق به شرکای بین المللی خود به بازار داخلی عراق تلاش می ورزد. تشکیل کنفرانس استکهلم دقیقاً این هدف را دنبال می نمود. حدود ۱۰۰ دولت به این کنفرانس دعوت شده بودند و اساس گفتگوهای آنها را که توسط سران و اشنگتن تعیین شده بود چگونگی حضور اقتصادی همگی در عراق و انباشت در حوزه های مختلف اقتصاد این کشور تشکیل می داد. تبدیل عراق به کانون پیش ریز سرمایه های این کشورها با نقش مسلط و از همه لحاظ غالب سرمایه های امریکائی منظوری است که حصول آن می تواند روند فعلی اوضاع بی سر و سامان عراق را در راستای تحقق اهداف دراز مدت بورژوازی ایالات متحده سمت و سو بخشد.

۴. مناقشات هسته ای

توضیح و اوضحات است که کل جدال بورژوازی امریکا و رژیم اسلامی سرمایه داری ایران پیرامون مسأله هسته ای صرفاً حول محور متقاعد ساختن این رژیم به قبول نقش مسلط امریکا در خاورمیانه چرخ می خورد. برنامه اتمی بورژوازی ایران به خودی خود محل هیچ نوع کشمکشی برای سرمایه جهانی نیست و نمی تواند باشد. همه بحث این است که پروژه مذکور در چنان چهارچوبی از برنامه ریزی نظم تولیدی و سیاسی سرمایه محقق گردد که با انتظارات و منافع و افق بخش های مسلط تر سرمایه و به طور اخص سرمایه داری امریکا در انطباق قرار گیرد. موضوع هسته ای به همین دلیل در شرائط کنونی به سلاح مؤثری در دست کاخ سفید علیه جمهوری اسلامی تبدیل شده است. این موضوع در همان حال به عرصه پاره ای تسویه حساب ها میان قطب های دیگر سرمایه جهانی یعنی چین و روسیه با بورژوازی امریکا و متحدانش از یک سوی و باج خواهی بیشتر قطب های اخیر از دولت بورژوازی ایران نیز مبدل شده است. تا جایی که به جمهوری اسلامی مربوط است پیشبرد فعالیت هسته ای مکان تعیین کننده ای در کل موقعیت سرمایه داری ایران احراز می کند. دستیابی به امکان تولید سلاحهای کشتار جمعی جزء جدائی ناپذیری از اهداف این پروژه است اما به طور مسلم همه آن نیست. این بزرگی و کوچکی سرمایه نیست که اهداف آن را تعیین می کند. سرمایه کوچک هم همان را دنبال می نماید که سرمایه بزرگ دنبال می کند و هر دوی آنها در اعمال جنایت علیه بشریت برای حصول هدف های خود به اندازه هم دژخیم، درنده و بشرستیزند. طبقه سرمایه دار ایران و دولت اسلامی این طبقه در تمامی طول این سی سال در همه وجوه حیات خود، در کلیه برنامه ریزی های کار و تولید سرمایه داری، در عرصه اقتصادی، نظامی، دیپلوماسی بین المللی، تمرکز بر روی حوزه های معین انباشت سرمایه، سلاخی هار و سبعمانه طبقه کارگر و همه چیزهای دیگر این هدف را دنبال کرده است که قدرت مسلط منطقه باشد و در همین گذر و به میزان توفیق و موقعیتی که در این قلمرو به دست می آورد در سطح بین المللی نیز با بخش های دیگر سرمایه رقابت کند و دست به باج خواهی بزند. پروژه هسته ای ایران خواه به لحظ پیگیری تولید سلاح های کشتار جمعی و خواه به لحاظ نقش این تکنولوژی در کل روند بازتولید و توسعه سرمایه اجتماعی ایران، حلقه تعیین کننده ای از زنجیره این تلاش سراسری

است.

بورژوازی امریکا و متحدانش از همه مجاری بالا و طبیعتاً همه راههای دیگر برای متقاعد نمودن جمهوری اسلامی به انطباق خویش با نقش مسلط ایالات متحده در نظم تولیدی و سیاسی جهانی سرمایه تلاش می کنند و متقابلاً رژیم اسلامی نیز از کلیه اهرم ها و امکاناتش برای مقابله با این فشارها، احراز موقعیت برتر در چانه زنی با امریکا و بهره گیری از پاره ای اختلافات میان قطب های مختلف سرمایه به نفع خویش به هر تقلائی دست می زند. وجود حزب الله و امل و متحدانش در لبنان، حماس در فلسطین، نیروهای متحد خود در عراق، حضور وسیع اقتصادی در کشور اخیر، روابط اقتصادی گسترده با روسیه و بسیار گسترده تر از آن با چین و هند، ارتباطات پر حجم و عظیم اقتصادی با کشورهای عربی حاشیه خلیج، پاکستان، تلاش برای یافتن همراهان بیشتر در سطح جهانی، استفاده از اهرم تروریسم و ایجاد ناامنی در پاره ای جاها، تحکیم بیش از پیش پایه های اقتدار نظامی و ایجاد رعب و هراس در دل دولت های عربی منطقه و نوع این مکانیسم ها و راهکارها به طور مستمر مورد بهره برداری این رژیم بوده و هست.

۵. تحریم اقتصادی

دولت امریکا تا لحظه حاضر با استفاده از اهرم شورای امنیت و توافق قطب های دیگر سرمایه فشارهای اقتصادی سنگینی را بر دولت اسلامی و در واقع بر توده های کارگر و فرودست ایران تحمیل نموده است. بر اساس بسیاری گزارشات حجم واردات کالاها در برخی بنادر مهم کشور از جمله بندر خمینی تا میزان ۷۰٪ کاهش یافته است. شمار زیادی از کارخانه ها زیر فشار همین محدودیت ها و تحریم ها و لاجرم عدم دریافت مصالح و مواد مورد نیاز پروسه تولید به طور کامل در معرض تعطیل قرار گرفته اند. سیر جهش وار افزایش بهای مایحتاج معیشتی که در حال حاضر یک محور مهم تعرض سراسری سرمایه به کل طبقه کارگر جهانی است در ایران با فشار مضاعف ناشی از تحریم های اقتصادی تلیف شده است و شرائط زندگی توده های کارگر را در ورطه کاملاً غیرقابل تحملی از وخامت فرو برده است.

جمهوری اسلامی به روال معمول با سرشکن کردن تمامی بار ناشی از تحریم ها و فشارهای اقتصادی بر سطح زندگی رفت بار توده فروشنده نیروی کار تلاش کرده است که خود را نسبت به عوارض این بایکوت ها بی تفاوت نشان دهد. اما واقعیت از زمین تا آسمان با این جنجال پردازی ها متفاوت است. تحریم ها پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران را به طور جدی در معرض آسیب قرار داده است و دولت اسلامی مخاطرات جدی ناشی از ادامه آن را عمیقاً درک کرده است و در محاسبات روز خود وار ساخته است.

۶. جوارو جنجال جنگ دولت امریکا و گمانه زنی های روز به روز رسانه های خبری جهان پیرامون حمله نظامی احتمالی ارتش امریکا به ایران یا پاره ای مناطق حساس استراتژیک این کشور نیز مستقل از وقوع یا عدم وقوع سلاح بسیاربرنده ای در دست امریکا علیه دولت اسلامی است. تهدیدات نظامی بورژوازی امریکا در همان حال که از سردرگمی عمیق دولت بوش و واکنش های استیصالی آن به شکست درجنگ عراق ناشی می شود اما در بطن کشمکش جاری این دولت با جمهوری اسلامی نقش نسبتاً مهم و تعیین کننده ای را بازی می کند. همه شواهد حاکی است که به صورت بالفعل جنگی در میان نیست، وقوع جنگ برای بورژوازی امریکا نه فقط دستاوری نخواهد داشت که این کشور را هر چه موحدش تر به ورطه یک باتلاق بی بن فرو خواهد غلطاند. از این مهم تر مناقشات فیما بین بورژوازی دو کشور از نوع مناقشاتی نیست که جنگ را در پیش پای آنها قرار دهد. سران کاخ سفید نه خواهان سرنگونی رژیم اسلامی

که خواستار ادغام بیش و بیشتر برنامه ریزی ها، سیاست ها و رویکردش در مصالح و ملزومات نظم سراسری دنیای سرمایه داری با نقش مسلط امریکا هستند. درست به همین دلیل ایجاد فضای جنگی و تهدید به وقوع حمله نظامی بسیار بیشتر از تدارک حمله و شروع جنگ برای این دولت کارساز است.

اوضاع خاور میانه و جنبش کارگری

هدف از طرح نکات بالا، تصویر موقعیت روز خاورمیانه و چند و چون مناقشات بخش های مخلف سرمایه در این نقطه از جهان طرح این سؤال بسیار اساسی و پاسخ آن است که توده های کارگر منطقه چه باید بکنند و چه می توانند انجام دهند؟ در این زمینه قبل از هر چیز باید بر اهمیت یک واقعیت تأکید کرد. سیر مناقشات درونی سرمایه جهانی به هر سوی که رو کند و سنگین گردد برای طبقه کارگر منطقه و کل طبقه کارگر بین المللی فاجعه بار است. هر گام موفقیت امریکا و متحدانش در خاورمیانه به طور قطع توده های کارگر این حوزه و تمامی دنیا را بسیار مرگبارتر در باتلاق گرسنگی و فقر و سیه روزی غرق خواهد ساخت. هر نوع موفقیت دولت اسلامی سرمایه داری نیز بدون هیچ تردید عین همین عوارض فاجعه بار و مصیبت زا را برای طبقه کارگر بین المللی و کارگران ممالک منطقه به همراه خواهد آورد. کفه این مشاجرات در هر طرف که سنگین شود صرفاً سنگینی بار استثمار و بدبختی و بی حقوقی طبقه کارگر است. وقوع جنگ های بشریت بر باد ده طبیعتاً از همه محموله های مورد حمل این مناقشات فاجعه بارتر است اما هر اقدامی که از سوی هر کدام از دولت های خاورمیانه در پروسه جدال رخ می دهد به نوبه خود ضربه مهلکی است که بر پیکر پرولتاریا فرود می آید، هر تهدید امریکا علیه دولت اسلامی یک راست ته مانده های سفره خالی کارگر ایرانی و عراقی و جاهای دیگر را به سود سرمایه ها اضافه خواهد نمود و تا همین حالا اضافه کرده است. هر امتیازی که در روند جدال نصیب دولت اسلامی سرمایه شود باز هم دقیقاً شرائط کار و استثمار طبقه کارگر ایران و منطقه را در وسیع ترین میزان وخیم تر و جنایتکارانه تر خواهد نمود. تأثیر مناقشات درون بورژوازی بر زندگی طبقه کارگر چنین است اما عوارض صلح، مسالمت و سازش میان آنها نیز از دستاوردهای بشرستیزانه کشمکش ها مطلقاً کمتر نیست. اگر بنیاد موجودیت سرمایه داری فاجعه حقوق و حیات انسان است پیدا است که صلح و آشتی و همه چیز این نظام سوای تعمیق بدبختی و بی حقوقی و سیه روزی توده های کارگر چیز دیگری نمی تواند باشد.

آنچه در اینجا اساسی است کندوکاو چه باید کردها است. نیاز به هیچ بحثی نیست که کلید حل معما یکسره و بدون هیچ نوع اگر و اما در دست توده های کارگر منطقه و کل طبقه کارگر بین المللی قرار دارد اما گفتن مسأله در این حد فقط یک عام گوئی و شعاربافی توخالی مکتبی است. نسخه رفرمیسم چپ در سطح بین المللی و در مقیاس تاریخی برای این نوع وضعیت هم بسیار آشنا است. مرزبندی با رفرمیسم راست در حد اعلام برائت مکتبی از کمک به این یا آن بخش بورژوازی و صدور فتوای محکوم ساختن طرفین مشاجره حرف اول و آخر احزاب و گروههای این طیف را تعیین کرده و امروز نیز تعیین می کند. اما بحث بر سر این ها نیست. مبارزه طبقاتی و فرایند تغییر جهانی نه پدیده ای مکتبی و مرامی که یک جنبش پراتیک رادیکال و دارای افق معین است. در دل اوضاعی که تصویر کردیم سر دادن شعارهای نه امریکا، نه جمهوری اسلامی، نه جنگ و نه صلح و از این قبیل حرف ها در بهترین حالت ذهن باز کردن برای هیچ چیز نگفتن است و این کار دعوت صریح از پرولتاریا برای امضای طومار ورشکستگی، استیصال، بی تأثیری و تسلیم در مقابل سرمایه داری است. آنچه امروز در این راستا بر دوش فعالین جنبش کارگری و کمونیست های لغو کار مزدی

این جنبش سنگینی می کند دمیدن در صور سازمانیابی ضد کار مزدی طبقه کارگر همه جوامع خاورمیانه، بذل حداکثر تلاش برای همپیوستگی طبقه کارگر تمامی این کشورها، برنامه ریزی رادیکال و افق دار برای شعله ور شدن جنبش ضد کار مزدی پرولتاریا در این منطقه و پیگیری مصمم برای جلب حمایت عملی سرمایه ستیزانه تمامی طبقه کارگر جهانی از این کانون در حال اشتعال مبارزه طبقاتی است. میدان واقعی همه برنامه ریزی ها و کوشش ها، جهتگری ها، چاره پردازی ها و اتخاذ راهکارها باید اینجا باشد و در این نقطه متمرکز گردد. یکی از عوارض بسیار زشت و نامیمون تسلط صدساله رفرمیسم راست و چپ در جنبش کارگری جهانی از هم پاشیده شدن شیرازه حیات جنبش انترناسیونالیستی طبقه کارگر است. روزگاران درازی است که توده های کارگر دنیا در جریان جنگ و ستیز روزمره خود با نظام سرمایه داری هر چه بیشتر به حصار تنگ این کارخانه و آن کارخانه یا این و آن مرکز کار دیگر پناه برده اند. این شیوه کار نه راه و رسم جنبش کارگری است، نه هیچ معضلی از این جنبش حل می کند و نه اساساً هیچ پیشینه تاریخی رادیکال و سوسیالیستی در زندگی طبقه کارگر بین المللی دارد. توده های کارگر اروپا در قرن نوزدهم و در روزهای اشتعال مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری با درهم شکستن همین روش زیانبار و سترون بود که توانستند سرود خیزش سرخ انترناسیونالیستی خود را بر آسمان قاره و بر سقف حیات بشریت عصر بکوبند. واقعیت این است که مبارزه علیه سرمایه جبر زندگی توده فروشنده نیروی کار در درون هر کارگاه و هر محیط کار است اما نکته بسیار اساسی در همین جا این است که کارگران یک طبقه بین المللی اند و هر لحظه تقابل آنها با سرمایه در هر نقطه جهان لحظه ای از حیات جنبش طبقاتی آنان علیه سرمایه داری است. هر کارگری باید همیشه به این بیاندیشد که اعتراض او اعتراض میلیاردها نفوس کارگری روی زمین است. جنگ او با سرمایه جنگی سراسری است. مطالباتش با هر میزان کم یا زیاد مطالبات و انتظارات میلیاردها انسان دیگر است. دشمن او فردی از یک طبقه جهانی است و همتایان استثمارگر جنایتکار این دشمن، دردرون هر کارخانه و کارگاه و مرکز کار همین بلاها را بر سر کارگران می آورند که کارفرمای کارخانه اش بر سر خود او می آورد. این سرمایه است که باید آماج پیکار قرار گیرد و جریان گریزناپذیر این پیکار است که شریان ارتباط و وحدت و همپیوندی همه توده های کارگر دنیا است.

سوسیالیسم بورژوائی، جنبش اتحادیه ای و رفرمیسم چپ، بنیاد انترناسیونالیسم کارگری را سلاخی نموده اند و امروز طبقه کارگر جهانی با فاجعه گور و گم شدن رویکرد انترناسیونالیستی جنبش خویش دست به گریبان است. محصور شدن مبارزه در چهاردیواری کارگاه، صنف، حزب، گروه، اتحادیه و کشور بلیه شومی است که بدون چالش رادیکال طبقاتی و انترناسیونالیستی آن نمی توان بر وضعیت موجود در سطح جهان غلبه کرد. سازمانیابی سراسری ضد کار مزدی در هر جامعه و پیوند اندرونی انداموار این سازمانیابی ها در یک مقیاس گسترده انترناسیونالیستی باید شیرازه واقعی هر تلاش و هر جنب و جوش ما را در هر محیط کار، هر شهر و دیار و هر کشور و منطقه تعیین نماید. انترناسیونالیسم باید به کل تار و پود پروسه پیکار روزمره ما پیوند خورد. تلاش ما برای سازمانیابی هر اعتصاب در هر مکان باید با تلاش برای سازمانیابی سراسری ضد سرمایه داری در جامعه و پیوند هر چه مستحکم تر با هر جنب و جوش ضد کار مزدی در کل جهان در هم بافته و به هم سرشته شود

به محور اصلی این بخش بحث باز گردیم. کلید حل معضل خاورمیانه در دست توده های کارگر این منطقه قرار دارد و هر فعال کارگری باید موضوع را از این زاویه کنکاش کند. در کلیه ممالک این حوزه طبقه کارگر در حال پیکار با

سرمایه است. در عراق، اردن، ترکیه، لبنان، فلسطین، سوریه، عربستان، مصر، ایران، بحرین، امارات، افغانستان، پاکستان و همه ممالک دیگر قهراً مبارزه طبقاتی جاری است. یک فاجعه سیاه در این منطقه این است که تاریخاً جریان‌های ارتجاعی و ماوراء ارتجاعی بورژوازی مانند پان اسلامیسیم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم اردوگاهی هر کدام به شکلی سکاندار پیوند زدن طبقه کارگر این جوامع به هم و زنجیر کردن جنبش کارگری کشورها به ماشین قدرت طلبی خود در منطقه و جهان بوده اند. در عراق و مصر و سوریه و لبنان و ایران و ترکیه و افغانستان احزاب ارتجاعی طیف اردوگاه شوروی در گذشته‌های دور از نفوذ قابل توجهی برخوردار بوده اند. ناسیونالیسم عربی نوع «ناصری» یا «سوسیالیسم عربی»، در مصر و لبنان، ناسیونالیسم در کردستان ترکیه، ناسیونالیسم چپ در کردستان ایران و ناسیونالیسم راست در کردستان عراق هر کدام تأثیرات بسیار مخربی بر جنبش کارگری این مناطق بر جای گذاشته اند. با همه این‌ها همانگونه که بالاتر اشاره شد جنبش کارگری در همه این کشورها به طور واقعی حالت یک آتشفشان همواره در حال طغیان را داراست. در مصر در طول دو دهه اخیر اعتصابات کارگری بسیار گسترده ای رخ داده است. جنبش کارگری کم و بیش گرد و خاک توهم به اپوزیسیون‌های لیبرال درون جامعه را از سر و صورت خود شستشو نموده است. در ترکیه موج مبارزات کارگران همواره نیرومند بوده است و در برخی موارد مرزهای سازش طلبی سندیکالیستی جنبش اتحادیه‌های را به زیرضربه گرفته است. در ایران زبانه‌های داغ‌پیکار لغو کار مزدی فضای حیات جنبش کارگری را در گرمای امیدبخش خود به تکاپوی نوینی سوق داده است.

فعالین ضد کارمزدی در هر نقطه‌ای از خاورمیانه می‌بایستی حلقه‌های پیوند و در هم رفتگی انترناسیونالیستی طبقه کارگر این سه کشور و توده‌های کارگر کل خاورمیانه را با بصیرت ژرف پراتیک از زیر آوارهای سنگین توهمات مرگبار فرمیستی و ناسیونالیستی و سوسیال بورژوائی و همه اشکال دیگر توهم حفاری کنند و صیقل دهند. این کار واقعاً ممکن است اما تحقق آن نیازمند رویکرد خاص خود و مساعی عملی برنامه‌ریزی شده مختص به خود می‌باشد. فعال ضد کارمزدی یک انترناسیونالیست پراتیک است. او در همه جا به روزنه‌های ارتباط طبقاتی چشم می‌دوزد و در هیچ ثانیه‌ای از حرص و جوش و پیکار خود برای سازمانیابی ضد سرمایه‌داری کارگران کارخانه و شهرودیار و کشور و اطرافش، از جستجوی نستوه برای گرفتن تماس با کارگران سایر دنیا غافل نمی‌ماند. فراموش نکنیم که فعالین جنبش کارگری هر جامعه‌اند که جنبش طبقه خود در آن جامعه را سازمان می‌دهند، زیرا آنانند که در عمق مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر جامعه حضور دارند، این در عداد بدیهی‌ترین بدیهیات است اما فعال جنبش کارگری هر جامعه در پروسه تلاش برای سازمانیابی مبارزات طبقه خود در درون جامعه به طور مدام می‌کوشد تا دست فعالان کارگری ضد سرمایه‌داری هر نقطه دیگر دنیا را فشار دهد و از این طریق نهال انترناسیونالیسم کارگری رابارور و بارورتر سازد. هر میزان شکل‌گیری مبارزه متحد لغو کار مزدی کارگران ایران، مصر، ترکیه و جاهای دیگر می‌تواند بندهای سیاه توهم توده‌های کارگر فلسطین و لبنان و عراق به جنبش‌های ارتجاعی از نوع حزب الله و حماس و امل و ناسیونال لیبرالیسم سازمان فتح را از هم بگسلد و کارگران حلق آویز به این جنبش‌ها را به سوی سنگر واقعی مبارزه طبقاتی علیه سرمایه‌رهنمائی نماید. باید در این راه تلاش کرد.

ناصر پایدار